



بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای هیأت دولت - 17 / مهر / 1384

بسم الله الرحمن الرحيم

مرسوم ما در ماه رمضان که عادتاً در جمع مسؤولان دولت ساعتی را مثل امروز هستیم، این است که از نصایح و مواعظ نهج البلاغه استفاده کنیم؛ چون همه ی ما به این نصایح احتیاج داریم؛ بخصوص امثال ما و شما بیشتر از دیگران به نصیحت احتیاج داریم؛ چون هم در باب مسائل شخصی خودمان محتاج نصیحت هستیم - دل خودمان، رابطه ی قلبی خودمان با خدا، حفظ خشوع و تواضعی که لازمه ی سلوک صحیح در راه انجام وظیفه است - هم از این جهت که وظایف مهمی در اداره ی کشور بر عهده ی هر يك از جمع ما که این جا هستیم، گذاشته شده؛ که فهم منطق علوی در باب مسائل کلان اداره ی کشور از خلال این مواعظ به دست می آید. درست است که خیلی از اینها مسائل منطقی، تحلیلی و استدلالی است و جاهایی هم در اطرافش بحث شده، اما آنچه را که انسان از لایه لای مواعظ و توصیه های امیرالمؤمنین می فهمد، گاهی در روح، خیلی عمیق تر و اثرگذارتر است از آنچه به صورت استدلالی و تحلیلی بیان می کنند. لذا درباره ی مسائلی که مبتلا به ماست، سالهایی که در جمع مسؤولان دولت بودیم، از مواعظ نهج البلاغه نکاتی را مطرح کردیم و گفتیم؛ امروز هم همین طور است.

من قبل از این که این جملات را بخوانم - که همه ی این جملات را هم از فرمان امیرالمؤمنین به مالک اشتر انتخاب کرده ام - دو سه نکته ی کوتاه را باز تذکراً عرض می کنم: نکته ی اول این که گمان مصونیت از انحراف را مطلقاً در خودمان نباید راه بدهیم؛ یعنی هیچ کس نباید بگوید وضع ما که روشن است و مثلاً در خط صحیح و در خط دین و خدا داریم حرکت می کنیم و منحرف نمی شویم؛ نه، چنین چیزی نیست. امکان لغزش و انحراف از خط مستقیم برای همه هست و همه هم وسیله ی اجتناب از این انحراف را دارند؛ یعنی این طور نیست که يك سرنوشت قطعی و حتمی وجود داشته باشد تا ما بگوییم هر کس در این راه حرکت می کند، ناگزیر باید لغزش پیدا کند؛ نه، انسان می تواند بدون لغزش و انحراف راه را ادامه دهد. اما مصونیت از انحراف هم تضمینی نیست که انسان بگوید ما که دیگر منحرف نمی شویم؛ بنابراین خاطر جمع سر را روی بالش نرمی بگذارد و از حال خودش غافل شود. هیچ کدام از این دو طرف قضیه نباید مورد بی توجهی قرار بگیرد.

وسيله ی عدم انحراف و پرهیز از انحراف چیست؟ مراقبت از خود. باید مراقب بود. اگر از خود مراقبت کنیم، منحرف نمی شویم. اگر از خود مراقبت نکنیم، یا از ناحیه ی سستی و ضعف در پایه ها و مبانی عقیدتی انحراف به انسان روی می آورد، یا از ناحیه ی شهوات به انسان روی می آورد. حتی کسانی که پایه ها و مبانی اعتقادی آنها محکم است، شهوات نفسانی بر نگاه و بینش عقلی درست و عمیق نسبت به خط و راه و هدف غلبه می یابد و انسان را منحرف می کند؛ که ما مواردش را دیدیم. در این خصوص چند آیه در قرآن هست، اما این آیه که در مورد قضیه ی احد است، خیلی انسان را تکان می دهد. می فرماید: «انّ الذین تولّوا منکم یوم التّقی الجمعان ائّما استنزّهم الشیطان ببعض ما کسبوا»؛ یعنی کسانی که در ماجرای احد دچار آن لغزش خسارتبار شدند و از میدان جنگ رو برگرداندند و این همه خسارت بر نیروی نورسته ی اسلام و حکومت اسلامی وارد شد، علتش «ببعض ما کسبوا» بود؛ کارهایی بود که قبلاً سر خود آورده بودند. دل دادن به شهوات و هواهای نفسانی اثرش را این طور جاها ظاهر می کند. آیه ی شریفه ی دیگر می فرماید: به اینها گفته شد انفاق کنید، ولی به تعهد خود عمل نکردند؛ لذا نفاق بر قلب آنها مسلط شد؛ «فا عقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه»؛ یعنی وقتی انسان نسبت به تعهدی که با خدای خود دارد، بی توجهی نشان داد و خلف وعده کرد، نفاق بر قلب او مسلط می شود. بنابراین اگر ما بی توجهی کنیم و تن به شهوات و هوی ها بسپاریم، ایمان مغلوب و عقل مغلوب می شود و هوی و هوس غالب؛ باز هم همان انحرافی که از آن می ترسیدیم، ممکن است پیش بیاید. بنابراین در همه ی حالات انسان باید این گمان را داشته



باشد که ممکن است لغزش پیدا کند. هیچ کس خودش را از این خطر دور نداند. يك نمونه ی این قضیه «بَلْعَم باعورا» است؛ «و اتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا» تا آخر.

نکته ی دوم این که ماها اگر بخواهیم در این جایگاهی که هستیم، از احتمال خطای خودمان کم کنیم، باید از سخن درشت خیرخواهان نرنجیم؛ یکی از راههای سلامت این است. البته بدخواهانی هم هستند که سخن درشت و نرم و همه نوع سخنی دارند و از شایعه پراکنی و جنگ روانی و دروغ بستن به این و آن واهمه یی ندارند و انسان ممکن است در دلش از آنها برنجد؛ اما کسی که می داند قصد عناد و دشمنی ندارد، ولو با لحن درشتی هم حرف می زند، از او نباید واقعاً برنجید. به سخن نرم و دلنشین چاپلوسان هم دل نسپرید. اگر ما این را رعایت کنیم، به نظر من خیلی به سود ماست.

نکته ی سوم این که این حرفها خطاب به مالک اشتر بزرگوار است و می بینید که حرفهای درشت و تلخی هم در آن وجود دارد. حضرت نصیحت های خیلی تلخی می کنند که اگر کسی این طور ما را نصیحت کند، يك ذره به ما برمی خورد. مالک اشتر کسی است که حضرت در فرمان دیگری او را این طور معرفی می کنند: «فانه ممن لا یخاف وهنه»؛ کسی است که گمان سستی او نمی رود. «و لا سقطته»؛ کوتاهی در کارها به او گمان برده نمی شود. «ولا بطؤه عما الاسراع الیه احزم»؛ کندی او در کارهایی که شتاب مطلوب است، مطلقاً گمان کسی را بر نمی انگیزد. «و لا اسراعه الی ما البطء عنه امثل»؛ عجله و شتابزدگی او هم نسبت به کارهایی که آرامش و تأتی در آن مطلوب است، گمان کسی را بر نمی انگیزد. یعنی انسانی است که هم مراقب خود است و هم حکیم و داناست؛ یعنی نه در جایی که باید شتابزدگی نکند، شتابزدگی می کند؛ نه آن جاهایی که باید با سرعت حرکت کند، کوتاهی می کند. حضرت در فرمان خود به دو امیر از امرای جیش در صفین، مالک اشتر را این گونه معرفی می کنند.

و اما آنچه ما از کلمات حضرت در این نامه انتخاب کردیم، چند جمله است: يك جمله این است که حضرت می فرمایند «و لا تقولن انی مؤمر آمر فاطاع»؛ این طور نباشد که تو بگویی چون در این کار به من مسؤولیت سپرده شد، من باید دستور بدهم و دیگران از من اطاعت کنند. «لا تقولن» یعنی با تأکید و مبالغه می گوید مبادا چنین فکری بکنی و چنین حرفی بزنی. این روحیه که من این جا چون مسؤولیتی دارم، باید بگویم و دیگران بی چون و چرا حرف من را گوش کنند، «ادغال فی القلب» است؛ دل تو را فاسد می کند. «و منهکة للدين». منهکه، یعنی ضعیف کننده ی روح دین، دینداری و ایمان انسان. «و تقرب من الغیر» این حالت، تغییرات ناخواسته را نزدیک می کند. اعجاب به نفس و غرور و این که در مسؤولیتی که من هستم، کسی نباید روی حرف من حرف بزند، از آن چیزهایی است که تغییر را نزدیک می کند؛ تغییراتی که برای انسان نامطلوب است؛ تغییرات زمانه که آدم نمی خواهد پیش بیاید؛ یعنی ملك و دولت و اقتدار و توانایی و فرصتهای خدمت را از انسان می گیرد.

يك جمله ی دیگر این است که می فرماید: «انصف الله و انصف الناس من نفسک و من خاصة اهلك و من لك فیه هوی من رعیتک». معنای «انصف الناس من نفسک» در عربی این است که داد مردم را از خودت بگیر. «انصف من نفسک» یعنی داد کسی را از خودت بگیر؛ خودت را در مقابل او محکوم کن؛ از خود به نفع دیگران بازخواست کن. حضرت در این جا می گوید: «انصف الله من نفسک»؛ داد خدا را از خود بگیر. معنای این جمله این است که در مقابل خدا کاملاً احساس مسؤولیت بکن و خودت را در قبال تکلیف الهی محکوم کن. این طور نباشد که خیال کنی آنچه را که بر عهده ات بوده، به تمام و کمال انجام داده ای؛ نه، همیشه خودت را بدهکار و مدیون بدان. این در مورد خدا. آن وقت «انصف الناس من نفسک»؛ داد مردم را هم از خودت بستان؛ یعنی همیشه در قضاوتهای خودت مردم را حاکم و طلبگار و محق بدان و خودت را بدهکار. البته این معنایش این نیست که در موردی هم که ظلم بخصوصی به تو دارد می شود، باز بگویی حق با من نیست؛ نه، این نگاه عمومی است. مردم مطالبات دارند، حرف می زنند، صدایشان بلند می شود، گاهی سر آدم داد می کشند؛ فرض بفرمایید در اداره یی جمعی مراجعه می کنند و حرفی می



زنند؛ اولین فکری که به ذهن می رسد، این نباشد که اینها را تحریک کرده اند تا بیایند علیه من - که هیچ تقصیری ندارم - جنجال کنند؛ نه، اولین فکر این باشد که اینها مطالبه ی بحقی دارند؛ من مسؤولم ببینم اینها چه می گویند.

بنابراین هم داد مردم را از خود بستان، هم «من خاصة اهلك»؛ از کسان نزدیک خودت؛ فرزند، برادر و قوم و خویش. «و من لك فيه هوى من رعيتك»؛ اگر در بین مردم قشر و جماعتی هستند که مورد حمایت خاص تو هستند، از آنها هم داد مردم را بگیر. شما به عنوان يك حاكم، يك رئيس يا يك وزير، وقتی طرفدار قشری هستید، قهراً به آن قشر امکاناتی تعلق می گیرد و آن قشر تمکنی پیدا می کند که همین امکان تطاول آنها بر حقوق مردم را به وجود می آورد؛ پس حواستان باشد.

يك جمله ی دیگر در این فرمان بسیار مهم این است که «و لیکن احب الامور اليك اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعية». فهرست کارهایی که انسان باید انجام دهد، يك چیز طولانی است و به همه ی اینها هم نمی رسد. حضرت می فرماید: محبوب ترین کاری که می خواهی انتخاب کنی، اولاً «اوسطها فی الحق» یعنی وسطتر باشد. وسط، یعنی میانه ی افراط و تفریط؛ نه در آن افراط وجود داشته باشد، نه تفریط. حق هم درست همین است؛ هیچ گاه نه در جهت افراط است، نه در جهت تفریط. «اوسطها فی الحق» یعنی به طور کامل در آن رعایت حق بشود؛ یعنی دقیقاً در حد وسط بین افراط و تفریط باشد. ثانیاً «و اعمها فی العدل» باشد؛ عدالتی که از آن ناشی می شود، سطح وسیع تری از مردم را فرا بگیرد. گاهی ممکن است کاری عادلانه باشد؛ اما کسانی که از این عدل سود می برند، جماعت محدودی باشند. ممکن است کاری ظلم هم نباشد، کار عادلانه و درستی هم باشد؛ اما دایره ی این کار، محدود باشد. يك وقت نه، انسان دایره ی وسیعی از کار را مورد اهتمام خودش قرار می دهد و جماعت کثیری از آن استفاده می کنند. حضرت می فرماید این کار پیش تو محبوب تر باشد. محبوب تر بودن هم طبعاً معنایش این است که اگر امر دایر شد بین این کار و يك کار دیگر، این را انتخاب کنی؛ یعنی همان اولویت ها و تقدم هایی که ما همیشه می گوئیم رعایت کنید. این، یکی از ملاک های اولویت هاست.

ثانیاً «و اجمعها لرضی الرعية»؛ دیگر این که کاری که انتخاب می کنی، رضایت مردم را با خودش داشته باشد. «رعیت» به مردم اطلاق می شود؛ یعنی کسی که مراعات او لازم است. رعیت چیز بدی نیست. بعضی ها خیال می کنند رعیت فحش است! رعیت یعنی کسی که مراعاتش لازم است؛ یعنی توده ی مردم و عامه ی مردم. اصطلاح «ناس» و «رعیت» غالباً به قشر سواد مردم گفته می شود، نه گروههای خاص. تکیه ی امیرالمؤمنین و پیغمبر و قرآن هم روی همین مجموعه های عمومی مردم است؛ همینی که ما عوام مردم می گوئیم؛ یعنی رعیت و توده ی مردم و سواد مردم؛ همین چیزی که خواص خاص خرج کن امروز با طرح آن در مسائل سیاسی و اجتماعی مخالفند و اسمش توده گرایي و پوپولیسم است. این که جماعت و حزب و گروه و دسته ی خاصی را انتخاب کنید و اینها بشوند محور تصمیم گیری و محور کار و طبعاً محور خیرات، خیلی خوش خیالی است؛ این که آدم خیال کند جماعت خاصی محور تصمیم گیری اند، کارها را آنها می کنند، انتصاب ها را آنها می کنند؛ اما وقتی نوبت تقسیم غنائم می شود، خودشان را زاهدانه کنار می کشند و می گویند نخیر، بروید بدهید به مردم، دیدیم و تجربه کردیم که این طوری نیست؛ منطقاً هم این گونه نیست. لذاست که در منطق علوی، نگاه و توجه به عامه ی مردم است. گروههای خاص و قشرهای خاص و جماعتهایی که اسم خاص و عنوان خاصی پیدا می کنند و برای خودشان تشخص خاصی به دست می آورند، مورد اعتبار نیستند؛ نه این که باید به اینها ظلم شود؛ نه، اینها هم مثل بقیه ی مردم تشخصی ندارند؛ از نظر اسلام تعیینی ندارند؛ لذا می گوید: «و اجمعها لرضی الرعية»؛ باید رضایت عامه ی مردم جلب شود.

بعد حضرت استدلالی دارد که خیلی عجیب و جالب است. می فرماید: «فان سخط العامة یجحف برضی الخاصة»؛ ملاک و مناط و معیار و میزان کار، رضایت و عدم رضایت عامه ی مردم است. چرا؟ چون اگر عامه ی مردم نارضایی



داشته باشند، رضایت و خشنودی گروه‌های خاص از تو بکلی پامال می‌شود و از بین می‌رود. ای بسا جماعتی به اسم روشنفکر و نخبگان سیاسی، طرفدار حکومت و حاکمی هستند، اما عامه‌ی مردم ناراضی‌اند؛ این ناراضی‌ها عمومی مردم، خشنودی و رضایت آن جماعت ویژه را لگدمال می‌کند و از بین می‌برد؛ کم‌این که دیدیم همین کار را کردند. عکس این هم صادق است؛ «و انّ سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة»؛ اما اگر مردم را راضی کردی و رضایت عمومی را به دست آوردی، سخط و ناخشنودی گروه‌های خاص قابل بخشش است؛ یعنی خیلی اهمیتی ندارد و خیلی تأثیری نمی‌گذارد؛ بنابراین بروید سراغ راضی کردن عموم مردم. آن وقت حضرت نگاه حکیمانه‌ی بی‌درد دارد. ما هم در همین مدت‌هایی که دستمان توی کار بوده، این را واقعاً دیدیم، لمس کردیم. «و لیس احد من الرعیة اثقل علی الوالی مؤونة فی الرخاء، و اقل معونة له فی البلاء، و اکره للانصاف، و اسأل بالاحاف، و اقل شکوا عند الاعطاء، و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبورا عند ملمات الدهر من اهل الخاصة»؛ گروه‌های خاص در همه جا مایه‌ی اذیتند؛ اولاً در وقت رخاء و آسایش و فراوانی، مؤونه‌شان بر والی از همه بیشتر است؛ توقعاتشان زیاد است؛ فلان چیز را به ما بدهید، فلان امکان را به ما بدهید. هنگام آسایش و راحتی کشور و دولت، که امنیت است و جنگی نیست و مشکلی نیست، بیشترین هزینه را بر حکومت غالباً همین گروه‌های خاص دارند. ما روی ضعف خودمان می‌گوییم غالباً، اما حضرت نه، به طور مطلق حکم کلی صادر می‌کنند: «و اقلّ معونة له فی البلاء»؛ در سختی‌ها کمترین مقدار کمک را اینها می‌کنند. مثلاً اگر جنگی پیش می‌آید، ناامنی‌ی پیش می‌آید، دشمنی حمله می‌کند، از این گروه‌های خاص هیچ خبری نیست؛ کمتر در میدان هستند. «و اکره للانصاف»؛ از همه نسبت به انصاف، ناخشنودتر و کاره‌ترند؛ از انصاف و عدل و مساوات، بیشتر از همه، اینها بدشان می‌آید. «و اسأل بالاحاف»؛ از همه مصرتر در درخواست، اینها هستند. البته مردم معمولی هم نامه می‌نویسند و چیزی را درخواست می‌کنند؛ یک وقت انسان امکان دارد، اجابت می‌کند؛ یک وقت هم اجابت نمی‌کند؛ دیگر دفعه‌ی دوم و سومی ندارد. اما گروه‌های خاص - اینهایی که جزو ویژه‌ی خواران سیاسی و اقتصادی‌اند - اگر چیزی می‌خواهند، مثل کنه می‌چسبند. الحاف، یعنی الحاح و اصرار. ول نمی‌کنند تا بالاخره یک چیزی بکنند و ببرند.

«و اقل شکرا عنه الاعطاء»؛ وقتی به آنها چیزی می‌دهی، کمترین سپاس را می‌گزارند؛ کأنه حقی بوده و باید به آنها می‌رسیده؛ هیچ شکرگزاری ندارند. مردم عادی و معمولی نه؛ اگر در فلان گوشه‌ی محروم مملکت، شما مدرسه‌ی کوچکی می‌سازید، دعا می‌کنند، محبت می‌کنند، شکرگزاری می‌کنند. در مقابل، اگر بهترین امکانات را هم به آن افراد بدهید، کم سپاس‌ترین هستند.

«و ابطاً عذراً عند المنع»؛ وقتی انسان چیزی به آنها نمی‌دهد، اگر عذری هم داشته باشد، اینها عذر را قبول نمی‌کنند. «و اضعف صبوراً عند ملمات الدهر»؛ وقتی مشکلات زمانه پیش می‌آید، اینها از همه کم صبرترند. اگر بلای طبیعی یا بلایای اجتماعی پیش بیاید، از همه کم صبرتر و نق‌زن تر اینها هستند؛ بی‌صبری نشان می‌دهند و هی پا به زمین می‌کوبند. «و ائما عماد الدین و جماع المسلمین و العدة للاعداء العامة من الامة»؛ پایه‌ی دین، توده‌ی مردمند. این جمله را امیرالمؤمنین دارد می‌گوید. این اگر پوپولیسم هم هست، پوپولیسم علوی است؛ مورد احترام و تقدیس ماست. «و العدة للاعداء»؛ در مقابل دشمن، عده و امکان و استعداد عبارتند از همین عامه. «فلیکن صغوک لهم و میلک معهم»؛ میل و گرایش عمومی‌ات به طرف عامه باشد.

البته این که گفتیم «اوسطها فی الحق»، من این نکته را هم تذکر بدهم. پیدا کردن حد وسط با توجه به پیچیدگی‌های مسائل اقتصادی و اجتماعی امروز کار ظریفی است. هنر شما به عنوان وزیر و مدیر این است که بتوانید با ظرافت این کار را انجام دهید، که هم آنچه را که «اعم للعدل» و «اشمل للرضا العامة» و «اوسط الی الحق» است، تأمین شود؛ هم با محاسبات صحیحی که امروز با توجه به پیچیدگی‌های مناسبات اجتماعی و اقتصادی بر انسان تحمیل می‌شود، منافاتی پیدا نکند. این ظرافت را حتماً رعایت کنید.



البته نامه ی حضرت خیلی مفصل است ؛ لابد آن را دیده اید ؛ سالهاست که مرتب به زبان ماها و شماها تکرار می شود.

يك جمله ی دیگر از این نامه ی مبارك این است: «ثم انظر فی امور عمالك» ؛ کارها و امور کارگزاران خودت را مورد توجه قرار بده. اول، انتخاب کارگزاران است ؛ «فاستعملهم اختباراً» ؛ با آزمایش آنها را انتخاب کن ؛ یعنی نگاه کن ببین چه کسی شایسته تر است. همین شایسته سالاری یی که امروز بر زبان ماها تکرار می شود، به معنای واقعی کلمه باید مورد توجه باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم در این جا به آن سفارش می کنند. «و لا تولهم محاباة و اثره» ؛ نه از روی دوستی و رفاقت کسی را انتخاب کن، که ملاکها را در او رعایت نکنی - فقط چون رفیق ماست، انتخابش می کنیم - نه از روی استبداد و خودکامگی ؛ انسان بگوید می خواهم این فرد باشد ؛ بدون این که ملاک و معیاری را رعایت کند یا با اهل فکر و نظر مشورت کند.

بعد خصوصیات این افراد را ذکر می کند: اهل تجربه باشند، اهل حیا باشند و ... ؛ بعد می رسد به این جا که «ثم اسبغ علیهم الارزاق» ؛ وقتی کارگزار خوبی را انتخاب کردی، زندگی اش را تأمین کن. من همیشه به مدیران می گویم، در گذشته هم گفته ام، الان هم به آقای دکتر احمدی نژاد و به شماها می گویم ؛ دائم مأموران و منتخبان خودتان را زیر نظر داشته باشید ؛ دائم نگاه کنید و از اینها غافل نشوید. دیده اید که نگهبان ها در شب نورافکن هایی را دائم می چرخانند و گوشه ها را نگاه می کنند ؛ شما هم همین طور باید به طور دائم امور را زیر نظر داشته باشید و نگاه کنید ؛ بنابراین از کار کارگزارانتان غفلت نکنید. «ثم تفقد اعمالهم» ؛ یعنی از کارهای اینها جستجو کن، ببین کار انجام می دهند یا نه ؛ درست انجام می دهند یا نه ؛ آیا تخلفی در کارهایشان وجود دارد یا خیر. «و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم» ؛ کسانی را که چشم و گوش تو هستند، بگمار تا کارهای اینها را نگاه کنند. «فأن تعاهدك فی السرّ لامورهم حدوة لهم علی استعمال الامانة و الرفق بالرعية» ؛ این موجب می شود که اینها بتوانند امانت را بیشتر حفظ کنند.

بعد می فرمایند: «فان احد منهم بسط یده الی خیانة اجتمعت بها علیه عندك اخبار عیونك» ؛ اگر ثابت شد که کسی خیانت کرده - نه این که تا گزارشی رسید، فوراً به آن ترتیب اثر بدهید ؛ نه، همه متفق باشند ؛ یعنی معلوم باشد و گزارش های متواتر و مسلمی برسد که این شخص خیانت کرده - آن وقت «اکتفیت بذلك شاهداً فبسطت علیه العقوبة فی بدنه و اخذته بما اصاب من عمله» ؛ دیگر باید مجازات شود. البته مجازات انواع و اقسامی دارد، شکل های گوناگونی دارد، اقتضائات گوناگونی دارد ؛ هر طور که اقتضای مجازات است، عمل شود.

چون نامه مفصل است، مجبوریم انتخاب کنیم. آن جاهایی که به نظرم برای ما لازم تر است، آنها را انتخاب کرده ام. می فرماید «و ایاک و الاعجاب بنفسک و الثقة بما یعجبک منها» ؛ برحذر باش از این که خودشگفتی به سراغ تو بیاید. اعجاب به نفس، یعنی خودشگفتی ؛ این که انسان از خودش خوشش بیاید. حضرت می گویند مواظب باش در این دام نیفتی. انسان گاهی در خودش امتیازاتی مشاهده می کند - فهم خوبی دارد، قدرت بدنی خوبی دارد، قدرت ذهنی خوبی دارد، اطلاعات وسیعی دارد، بیان ویژه یی دارد، صدای خوشی دارد، جمالی دارد - به مجرد این که دیدید نسبت به خودتان حالت خودشیفتگی وجود دارد - که معنایش این است که با دیدن این امتیازات، عیوب را در کنارش نمی بینید - بدانید که این خطر است ؛ این همان چیزی است که می فرمایند برحذر باش. ممکن است شما بگویید من این امتیاز را در خودم می بینم، حالا چه کار کنم؟ بالاخره من مثلاً در میان این همه جمعیت شاگرد اول فلان دوره ی تحصیلی شده ام یا در فلان کار اساسی امتیاز برجسته یی به دست آورده ام ؛ چه کار کنم؟ این امتیاز را نبینم؟ نه، این امتیاز را ببینید ؛ اما آن نقض ها و عیوبها و کمبودها و نقاط بسیار منفی یی هم که در خودتان هست، در کنارش ببینید. آنچه انسان را شیفته ی خودش می کند، جمع بندی انسان است. ما نقاط خوب خود را می بینیم، اما نقاط نفرت انگیز و بد و زشت را مشاهده نمی کنیم ؛ لذا جمع بندی ما می شود جمع بندی انسانی که



شیفته ی خودش هست ؛ این اشکال دارد. بنابراین ما باید ضعفها را هم در کنار نقاط قوت ببینیم. «و ایاک و الاعجاب بنفسک و الثقة بما یعجبک منها» ؛ به آن چیزی که در وجود تو هست و تو را شیفته ی خودت می کند، اعتماد نکن ؛ یعنی حتماً باور نکن که این نقطه ی امتیاز در تو وجود دارد. گاهی انسان خیال می کند نقطه ی برجسته یی در او وجود دارد ؛ در صورتی که تصور و توهم است ؛ چون خودش را با آدم سطح پایینی مقایسه کرده، و به خودش نمره داده ؛ در حالی که اگر با افراد دیگری مقایسه می شد، اصلاً نمره ی خوبی نمی گرفت. بنابراین خیلی هم اطمینان نکن به آنچه در خود می بینی.

«وحب الاطراء» ؛ از علاقه ی به ستایش شدن از طرف دیگران بر حذر باش. «فأن ذلك من اوثق فرص الشيطان فی نفسه لیمحق ما یکون من احسان المحسنین» ؛ این که انسان دوست داشته باشد او را ستایش کنند، از بهترین فرصتهای شیطان است که از آن بهره می برد ؛ می آید احسان محسنین را از بین می برد ؛ یعنی آن نیکوکاری ها و زیبایی ها و آرایش های معنوی و روحی را از شما سلب می کند.

دنبال این، باز فقره ی مهم دیگری است که می فرمایند: «ایاک و المنّ علی رعیتک باحسانک» ؛ سر مردم منت نگذارید و بگویید ما این کارها را برای شما کرده ایم. وظیفه بوده، انجام داده اید. اگر انجام داده باشید، وظیفه تان را انجام داده اید ؛ منتی سر مردم نگذارید. «او التزیّد فیما کان من فعلک» ؛ کارهایی را که انجام داده اید، بزرگنمایی نکنید. گاهی انسان کاری را انجام می دهد، بعد در ستایش آن کار خیلی مبالغه می کند ؛ چندین برابر آنچه حقیقت کار است. «او ان تعدّهم فتتبع موعدک بخلفک» ؛ خلف وعده هم با مردم نکنید. آنچه به مردم وعده می دهید، اصرار داشته باشید که آن را انجام دهید ؛ یعنی خودتان را گردنگیر آن وعده بدانید. این طور نباشد که بگوییم نشد که نشد ؛ چه کار کنیم ؛ نه، اصرار کنید. البته یک وقت انسان به اضطرار برخورد می کند، آن بحث دیگری است ؛ اما تا آن جایی که توان و قدرت در شما هست، تلاش کنید وعده یی را که به مردم دادید، عمل کنید و منت هم نگذارید.

«فانّ المنّ یبطل الاحسان و التزیّد یذهب بنور الحق» ؛ منت، احسان را باطل می کند و بزرگنمایی نور حق را از بین می برد. «و الخلف یوجب المقت عندالله و الناس» ؛ خلف وعده موجب می شود انسان، هم از چشم مردم بیفتد و هم از نظر خدای متعال. «و ایاک و العجلة بالامور قبل اوانها» ؛ در کارها پیش از موعد عجله نکنید و شتابزدگی به خرج ندهید. امیرالمؤمنین در خطبه ی دیگری، عجله کردن و پیش از موعد کار را انجام دادن، تشبیه می کنند به چیدن میوه قبل از رسیدن خودش. می فرمایند کسی که میوه را قبل از اوان چیدنش می چیند، مثل کسی است که برای دیگران زراعت کرده ؛ یعنی خودش هیچ سودی نمی برد. شما اگر در زمینی که مال دیگری است، تخمی بپاشید، سودش را او می برد ؛ شما هیچ سودی نمی برید. بذری که داخل ملک خودتان می کارید و نهالی که آن جا می نشانید و زحمتش را می کشید، اگر میوه هم داد، لیکن میوه را قبل از آن که برسد و قابل استفاده بشود، چیدید ؛ در واقع همه ی زحمات خودتان را به هدر داده اید. عجله و قبل از اوان به کاری دست زدن را حضرت در آن بیان مطرح می کنند. این جا هم که می فرمایند عجله نکن، «او التّسقط فیها عند امکانه» ؛ تسقط هم نکن. تسقط، یعنی اهمال و کوتاهی کردن و کار را به تعویق انداختن. پس عجله و اهمال کاری هم ممنوع. «او اللجاجة فیها اذا تنکرت» ؛ وقتی معلوم شد کار غلط است، روی آن پافشاری و لجاجت نکن ؛ مثلاً ما ایده یی را مطرح کردیم و استدلال کردیم و دنبالش هم رفتیم و زحمت هم کشیدیم، اما کسانی مخالفت کردند و ما هم گفتیم نه و پیش رفتیم ؛ حالا رسیدیم به جایی که دیگر واضح شد غلط است ؛ این جا حرفتان را پس بگیرید ؛ هیچ اشکالی ندارد. پس لجاجت به خرج ندهید ؛ اگر «اذا تنکرت» ؛ وقتی منکر بودن آن واضح شد. «او الوهن عنها اذا استوضحت» ؛ آن جایی که معلوم شد لازم است این کار انجام بگیرد، انسان نباید کوتاهی کند.

یک جمله هم راجع به این شبها و روزها عرض کنیم. من می خواهم به شما برادران و خواهران عرض کنم، این که می گویند ماه رمضان، ماه ضیافت الهی است و سفره ی ضیافت الهی پهن است، محتویات این سفره چه چیزهایی



است؟ محتویات این سفره که من و شما باید از آن استفاده کنیم، یکی اش روزه است؛ یکی اش فضیلت قرآن است - قرآن را گذاشتند در این سفره ی با فضیلت زیاد، بیش از ایام دیگر؛ و به ما گفتند که تلاوت قرآن کنید - یکی اش همین دعاهایی است که می خوانیم؛ «یا علی و یا عظیم»، دعای افتتاح، دعای ابوحمزه؛ اینها همان مائده هایی است که سر این سفره گذاشته شده. بعضی هستند که وقتی از کنار سفره رد می شوند، این قدر حواسشان پرت است و متوجه ی جاهای دیگرند که اصلاً سفره را نمی بینند. داریم کسانی را که اصلاً سفره ی ماه رمضان را نمی بینند؛ یادشان نیست که ماه رضانی آمد و رفت. بعضی هستند که سفره را می بینند، اما به خاطر همان سرگرمی ها و اشتغال، وقت ندارند سر این سفره بنشینند؛ می خواهند سراغ يك سرگرمی بروند؛ کار دیگری دارند - دنبال دکان، دنبال کار، دنبال دنیا، دنبال شهوات - مجال این که سر این سفره بنشینند و از آن بهره ببرند، ندارند. بعضی دیگر هم هستند که نه، سر سفره می نشینند، سفره را می بینند، قدرش را هم می دانند؛ لیکن آدمهای خیلی قانعی اند؛ به کم قناعت می کنند؛ لقمه یی برمی دارند و می روند؛ نمی نشینند پای سفره، خودشان را بهره مند و سیراب کنند و از آنچه در سفره هست، خود را محظوظ کنند؛ لقمه ی مختصری برمی دارند و می روند. بعضی هستند که احساس بی میلی می کنند؛ یعنی اشتهايشان تحريك نمی شود؛ به خاطر این که غذای پوچ بیهوده یی را خورده اند و پای سفره ی ضیافتی که رنگین و جذاب و مقوی است، اصلاً اشتها ندارند. بعضی هم هستند که نه، در حد اشتها - که اشتهاشان هم زیاد است - از این سفره استفاده می کنند و واقعاً سیر نمی شوند؛ چون مائده، مائده ی معنوی است. تمتع به این مائده، فضیلت است؛ چون فتوح و انفتاح و تعالی روح انسانی است، هر چه انسان از این مائده بیشتر استفاده کند، روح انسان تعالی بیشتری پیدا می کند و به هدف خلقت نزدیکتر می شود. این، غیر از مائده جسمانی است. مائده ی جسمانی برای رفع نیازی است که بشود انسان بدن را راه ببرد. زیاده روی در آن، يك اشتباه و خطاست؛ يك غلط است. در مائده ی روحی و معنوی این طور نیست؛ چون اصلاً خلقت ما برای تعالی معنوی و تعالی روحی است. مائده ی روحی چیزی است که این تعالی را برای ما امکان پذیر، تسهیل و محقق می کند. بنابراین هر چه بیشتر بتوانیم استفاده کنیم، باید بکنیم. بندگان مؤمن و مخلصی که ما اسمهای اینها را شنیده ایم، حتی وقتی کارهای اینها را برای ما نقل می کنند، برای ما درست مفهوم نیست؛ اما واقعاً شگفت آور است. دو سه ساعت به اذان صبح بیدار شوند و شبهای ماه رمضان اشك بریزند. نقل می کنند مرحوم آمیرزا جواد آقای ملکی وقتی بیدار می شد، سر حوض آب می نشست تا وضو بگیرد، به آب نگاه می کرد، دعا می خواند و گریه می کرد و تضرع می کرد؛ آب برمی داشت روی صورتش می ریخت، گریه و تضرع می کرد؛ به آسمان نگاه می کرد، دعا می خواند، گریه و تضرع می کرد؛ تا وقتی که بیاید سر سجاده بایستد و آن نماز شب و آن تهجد پُرفیض و پُرحال و پُراطوت را با عشق و شور انجام بدهد. مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی هم همین طور بود. از ماه رمضان، روزه اش، توجهش، تذکرش، نمازش، حکایتهایی نقل می کنند. این چیزها برای ما واقعاً درست مفهوم نیست؛ منتها خط روشنی را به ما نشان می دهد و ما باید حداکثر استفاده را بکنیم.

دوستان سعی کنند در همه ی اوقات - بخصوص در ماه رمضان - تلاوت قرآن را از یاد نبرند. قرآن نباید از زندگی تان حذف شود. تلاوت قرآن را حتماً داشته باشید؛ هر چه ممکن است. تلاوت قرآن هم با تأمل و تدبر اثر می بخشد. تلاوت عجله یی که همین طور انسان بخواند و برود و معانی را هم نفهمد یا درست نفهمد، مطلوب از تلاوت قرآن نیست؛ نه این که بی فایده باشد - بالاخره انسان همین که توجه دارد این کلام خداست، نفس این يك تعلق و يك رشته ی ارتباطی است و خود همین هم مغتنم است و نباید کسی را از این طور قرآن خواندن منع کرد لیکن تلاوت قرآنی که مطلوب و مرغوب و مأمور به است، نیست. تلاوت قرآنی مطلوب است که انسان با تدبر بخواند و کلمات الهی را بفهمد، که به نظر ما می شود فهمید. اگر انسان لغت عربی را بلد باشد و آنچه را هم که بلد نیست، به ترجمه مراجعه کند و در همان تدبر کند؛ دو بار، سه بار، پنج بار که بخواند، انسان فهم و انشراح ذهنی نسبت به مضمون



آیه پیدا می کند که با بیان دیگری حاصل نمی شود؛ بیشتر با تدبیر حاصل می شود؛ این را تجربه کنید. لذا انسان بار اول وقتی مثلاً ده آیه ی مرتبط به هم را می خواند، يك احساس و يك انتباه دارد؛ بار دوم، پنجم، دهم که همین را با توجه می خواند، انتباه دیگری دارد؛ یعنی انسان انشراح ذهن پیدا می کند. هرچه انسان بیشتر انس و غور پیدا کند، بیشتر می فهمد؛ و ما به این احتیاج داریم.

عزیزان من! کسانی که پایشان لغزید، خیلی از مواردش را که ما دیدیم، ناشی بود از عدم تعمق در امر دین و معارف اسلامی؛ شعائری بود، شعارهایی بود، احساساتی بود، بر زبانشان بود، اما در دلشان عمق نداشت. لذا در گذشته ما کسانی را دیدیم که آدمهای خیلی تند و داغ و پُرشوری هم بودند، بعد صدوهشتاد درجه وضع اینها عوض شد. سالهای اول انقلاب کسانی بودند - من با خصوصیات، آدمهایش را می شناسم؛ یعنی کلیات نیست - که افرادی مثل شهید بهشتی را راحت و صریح از نظر انقلابی بودن و فهم درستش از انقلاب و از راه امام، نفی می کردند. بعد از گذشت مدتی، مشی اینها آن چنان شد که مبانی انقلاب و نظام را انکار کردند! بعضی از آنها که آدمهای با انصاف تری بودند، صریحاً، و بعضی شان ملتویاً و مزوراً انکار کردند. آدمهای بی انصاف ترشان اینها هستند، که به يك معانی یی هم تظاهر می کنند؛ اما باطنشان این طور نیست. این به خاطر این بود که اینها عمق نداشتند. البته این یکی از عوامل است؛ يك عامل هم شهوات و دنیاطلبی و امثال اینهاست که کسانی را هم که عمق دارند، منحرف می کند. بسیار کسانی بودند که عمق نداشتند. یکی از راههایی که این عمق را در اعتقادات انسان، در مبانی فکری انسان، در روح انسان، در ایمان انسان ایجاد می کند، انس با قرآن است. بنابراین در زندگی حتماً قرآن با تدبیر را در نظر داشته باشید و نگذارید حذف شود.

یکی هم این دعاهاست. در دعاهای معتبر خیلی معارف وجود دارد که انسان اینها را در هیچ جا پیدا نمی کند؛ جز در خود همین دعاها. از جمله ی این دعاها، دعاهای صحیفه ی سجادیه است. در منابع معرفتی ما چیزهایی وجود دارد که جز در صحیفه ی سجادیه یا در دعاهای مأثور از ائمه (علیهم السّلام) انسان اصلاً نمی تواند اینها را پیدا کند. این معارف با زبان دعا بیان شده. نه این که خواستند کتمان کنند؛ طبیعت آن معرفت، طبیعتی است که با این زبان می تواند بیان شود؛ با زبان دیگری نمی تواند بیان شود؛ بعضی از مفاهیم جز با زبان دعا و تضرع و گفتگو و نجوای با پروردگار عالم اصلاً قابل بیان نیست. لذا ما در روایات و حتی در نهج البلاغه از این گونه معارف کمتر می بینیم؛ اما در صحیفه ی سجادیه و در دعای کمیل و در مناجات شعبانیه و در دعای عرفه ی امام حسین و در دعای عرفه ی حضرت سجاد و در دعای ابوحمزه ی ثمالی از این گونه معارف، فراوان می بینیم. از دعاها غفلت نکنید؛ به دعاها بپردازید. دعا هم بکنید. شما بارهای سنگینی بر دوش دارید؛ دشمنهای زیادی هم دارید؛ مخالفان زیادی هم دارید؛ دولت اسلامی همیشه همین طور بوده. از اول انقلاب دولت های ما، بخصوص وقتی که تازه نفس اند - این دولت شعارهای صریح روشنی هم در دل بستگی به مبانی انقلاب دارد، دیگر بیشتر - مخالفانی دارند؛ هم مخالفان بیرونی، هم مخالفان داخلی. جو سازی می کنند، شایعه پراکنی می کنند، منفی بافی می کنند، دروغ پخش می کنند، احیاناً در صحنه ی عمل و در کارهای میدانی کارشکنی می کنند. مقابله ی با این مخالفتها يك مقدار عزم و تصمیم قاطع و جدّ در عمل و خسته نشدن و دنبال کار را گرفتن می خواهد؛ يك مقدار هم توسل و توجه و تضرع و از خدا کمک خواستن لازم دارد. اگر از خدای متعال استمداد و استعانت کنیم، روح خستگی ناپذیری را در ما به وجود خواهد آورد. یکی از نعمتهای بزرگ خدا این است که آدم خسته نشود و حوصله اش سر نرود. در راههای طولانی گاهی انسان قوه هم دارد؛ زانو و پاها اصلاً خسته نشده؛ اما آدم از حرکت، خسته ی روحی می شود. این خستگی روحی، انسان را از رسیدن به اهداف باز می دارد. برای این که این خستگی روحی پیش نیاید - که از خستگی جسمی گاهی خطرش هم بیشتر است - استمداد از پروردگار، توکل به خدا و امیدواری به کمک الهی لازم است؛ این را از دست ندهید و این را داشته باشید. من و شما پیش خدای متعال عزیزتر نیستیم از کسانی که قبل از ما بودند و از کسانی



که بعد از ما خواهند آمد؛ مگر این که عملمان خوب باشد و تقوایمان بیشتر از آنها باشد؛ این را توجه داشته باشید. اگر تقوای بیشتری به خرج دادیم، از خودمان بیشتر مراقبت کردیم، بهتر کار کردیم، بهتر به وظایفمان عمل کردیم، به قانون بیشتر احترام گذاشتیم و در جهت این اهداف، بیشتر پیش رفتیم، پیش خدای متعال عزیزتر خواهیم بود؛ اما بدون آن، نخیر. باید تلاشمان را در این جهت متمرکز کنیم. مواظب باشیم در دامهایی که دیگران افتادند، ما نیفتیم. هر کس در آن دامها بیفتد، همان بلاها و همان عواقب برایش متصور است؛ لذا فرقی بین ما و آنها نیست. پروردگارا! آنچه را گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راه خودت و مقبول و مرضی خودت قرار بده؛ آنها را در دل ما - در درجه ی اول، دل خود من که گوینده ی این حرفها بودم، بعد هم در دل دوستان عزیز که حضور دارند - مؤثر و کارگر بفرما؛ ان شاءالله این روزها و این ساعات را مایه ی خیر و نفع ما در قیامت قرار بده و مایه ی حسرت ما در قیامت قرار مده. پروردگارا! قلب مقدس ولی عصر (ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود کن؛ روح مطهر امام بزرگوار را از ما راضی و خشنود کن؛ ارواح مطهر شهدای عزیز و گرانقدر انقلاب اسلامی را از ما و رفتار ما و عمل ما راضی و خشنود بفرما.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته